علو خداوند متعال از مجردات عقلیه، مجردات برزخیه و مادیه

شاگرد: سه مبنا را می‌فرمودید.

استاد: سه مبنای بسیار مهمی که عوالم سه‌گانه شده است؛ عوالم کلیات و تجرد تام، عوالم تجرد برزخی، عوالم ملک. گوئی امام علیه‌السلام، کلامی را می‌فرمایند که مطلب کلامی، حکمی و کلاسیک است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: خدای متعال نه از سنخ عقول است که تجرد تام دارند، نه از سنخ عالم مثال است که تجرد برزخی دارند و نه از سنخ اشیاء و عالم ملک است که مادیت محض هستند و منغمر در مادیت هستند. خدای متعال، هیچکدام از اینها نیست. اعلی است از مجردات عقلیه، اعلی است از مجردات مثالیه، اعلی است از مادیات منغمر در ماده. خُب، اگر اینطور باشد، نباید بگوییم «لیس بجنس» یعنی«لیس فردا من الجنس»؛ اصلاً مقصود حضرت علیه السلام این نیست. یعنی همان خود جنس نیست. خود جنس مسبوق است به ذات خدای متعال. همه احتیاج، محتاج او هستند. لذا بعد حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «مستشهد بكلية الأجناس على ربوبيته». وقتی به اینجا رسیدیم، مفصل باید بحث کنیم. کلیت یعنی چه؟ یعنی هر؟ یعنی همه؟ باید بررسیم.

شاگرد: جمله‌ی اول، چطور نافی عالم عقول است؟

استاد: الآن روی این حساب، جنس، ما به الاشتراک عده‌ای از مختلفات شد. یک امر کلیای که می‌تواند اشتراک مختلفاتی را سامان بدهد. جنس این است. می‌گویند خداوند متعال ما به الاشتراک مختلفات نیست. خداوند، یک چیزی نیست که بگوییم ایجاد اشتراک می‌کند برای مختلفات. خودش ما به الاشتراک نیست. ابداً! بلکه خداوند متعال است که بین مشترک و مختلف فرق می‌گذارد. بین جنس و نوع فرق می‌گذارد. بین فرد و کلی طبیعی فرق می‌گذارد. خودش نه کلی است و نه جزئی: «هو الذی فرّق بین الکلی و الجزئی؛ بین الجنس و الشبح».

شاگرد: کلی ذهنی را رد می‌کنید یا کلی سعی را؟

استاد: با این بیان، عبارت حضرت علیه السلام، ناظر به کلی سعی شد. افلاطون در کلی ذهنی چه می‌گوید؟ روی مبنای افلاطونی، اینها راحتتر معنا می‌شود. ارسطو می‌گوید: آنچه که ما داریم، فرد است. ذهن ما از جزئیات، مفهوم کلی را تجرید می‌کند. این یکی است. افلاطون می‌گفت: کلی برای خودشان در عالم عقل یک موطنی دارند. نفس هم با آنجا مرتبط است و خبر ندارد. وقتی فرد آن کلی را می‌بیند، یادش می‌افتد که این آن است. یعنی این فرد، یک رقیقه آن است. لذا می‌گویند: افلاطون می‌گفت معلم، معلم نیست، بلکه مذکّر است. یعنی معلم، کاری می‌کند که یادت می‌آید آنجا خبرها بود. الآن هست، ما در آنجا تشکیلاتی داریم. معلم مذکّر است. بنابراین حتی کسانی که روی مبنای تجرید به کلیات قائل هستند، اگر جلو بروند ...؛ مشاء از این مفاهیم کلیه، تجرد عقلی را نتیجه می‌گرفتند. ما می‌خواهیم حتی کلی سعی را نتیجه بگیریم. به این معنا که معانی کلیه‌ای که ذهن ما تجرید می‌کند، برای شخص ذهن مجرِّد است؟ یا خیر، یک چیز مشترک میان همه انسانها است؟ وقتی شما می‌گویید سفیدی، عدد یک، عدد پنج. عدد پنج

ی‌ک مفهوم است، آن را از مصادیقش تجرید کرده‌اید. سفیدی را از گچ و برف تجرید کرده‌اید. وقتی می‌گویید: سفیدی، سفیدی‌ای که شما تجرید کرده‌اید، برای ذهن شما است، به دیگری که ربطی ندارد. من هم برای خودم یک معنایی به نام سفیدی تجرید می‌کنم، به نفس من اضافه اشراقیه دارد. معلول نفس است و هیچ ربطی به هم ندارند، ای خیر، بعد از این‌که تجرید کردیم، می‌فهمیم که با هم مشترک هستیم؟! ذهن ما معنا را انشاء نکرده است؛ ذهن من و شما، سراغ یک چیزی رفته و آن را درک کرده است. پس تجرید در حقیقت به جای این‌که انشاء باشد، درک است، کشف است، نیل است. به نظرم هر کسی تلطیف کند، تصدیق می‌کند و آرام می‌شود. یعنی مفاهیم، طبیعی بین‌المللی هستند؛ بین الاذهانی هستند. نه موجودات مجرده‌ی قائم به شخص اذهان که او خودش تجرید کرده است. پس بچه‌ای که در ابتدای طفولیتش، تجرید کرده است، تجرید او معدّ است برای نیل نفس او به درک طبیعتی که مشترک بین همه‌ی اذهان است. این مطلب خیلی خوب و جالبی است.

بنابراین اگر به این صورت باشد، حضرت علیه السلام، در اینجا یک تقسیم‌بندی تکوینی می‌کنند؛ اینطور نیست که سه چیز منفرد را کنار هم گذاشته باشند. می‌فرمایند: تمام دستگاه خلقت، قابل یک دسته‌بندی است. جنس، یعنی کلیاتی که رنگ و آثار ماده ندارند. وقتی شما یک امر کلی مانند حیوان را می‌گویید به چه شکلی است، می‌گویید حیوان که شکل ندارد. بعد هم ببین شاید شکل گاو باشد، شکل شتر باشد، بلکه شکل یک پشه‌ای باشد! او که شکل ندارد. چرا؟؛ چون کلی است. در کلی، شبح نیست. تجرد تام است. مجرد است از ماده و آثار ماده. از شکل و رنگ و بو مجرد است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: عالم سه بخش است: عالم تجردی که مجرد محض است؛ وسطی هست که تجرد مثالی دارد؛ مجرد از ماده است نه از آثار ماده و بهشتی که بهشت صوری است و جزو واضحات شرع است، همین است. بهشتی است که میوه‌هایش فاسد نمی‌شوند اما رنگ دارد، بو دارد، مزه دارد؛ مزه‌های مختلفی دارد. این هم یک عالم است. یک عالم هم که عالم ملک است که منغمر در ماده و حرکت و آثار آن است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: خدای متعال هیچ‌کدام از این‌ها نیست: «لیس بجنس، و لا بشبح، و لا کالاشیاء».

جالب این است که در اینجا، اشیاء دقیقاً مقابل او می‌شود. یعنی همین چیزهای مادی که شما با آن‌ها سر و کار دارید. یعنی نه کلی طبیعی است، نه صورت ذهنی در عالم تجرد برزخی است، و نه مصداق آن کلی طبیعی است که ما می‌گوییم کلی و فرد. پس خدای متعال از سنخ هیچ‌کدام از این‌ها نیست. نه کلی در عالم تجرد تام است، نه شبح دارد در عالم تجرد و نه مصداق کلی است. نه کلی است و نه مصداق کلی است، بلکه «هو الذی فرّق بین الکلی و الفرد». خداوند است که کلی را کلی کرده است. فرد را فرد کرده است.

شاگرد: کلی سعی بودنش که نفی نشد.

استاد: «لیس بجنس فتعادله ...»، کلی سعی معادل و مشابه دارد. کلی‌های سعی، همه سعی هستند.

شاگرد: یعنی به یک بیان، هر دو نفی می‌شود؟

استاد: در کلی سعی هنوز تعدد برقرار است: «تعادله الاجناس»؛ مگر جنس، یک جنس دیگر ندارد؟! حیوان و جماد دو جنس نشد؟! اگر قرار بود خدای متعال جنس باشد، همانطوری که جنس یک معادلی دارد ...؛ نشد راجع به معادلش عرض کنم؛ در نهج‌البلاغه بود: «کذب العادلون باللّه إذ شبّهوه بمثل أصنافهم»[1]. «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ»[2]. هنوز به بحث کلمه‌ی عدل نرسیده‌ایم. ان شاء اللّه اگر زنده باشیم، بماند برای هفته‌ی بعد. فرمایشتان را هفته‌ی بعد تکرار کنید. نکته‌ی خوبی در بر دارد.

[1]. نهج البلاغة (نسخهی محمد عبده) ج۱، ص ۱۶۳.

[2]. الانعام، آیهی ۱.

بازبینی #2
ایجاد شده 20 سپتامبر 2024 11:10:17 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 فوریه 2025 14:27:28 توسط ... .